

گذر شهر : گفت و گو با آقای محمد علی کاروان پور
۲. گفت و گو با آقای محمد علی کاروان پور



الف . وضعیت کالبدی - شهری اصفهان قدیم

روحی : آقای کاروان پور عزیز از اینکه اجازه این ملاقات را به من داده اید از شما سپاسگزاری می کنم . لطفا بفرمائید متولد چه سالی هستید و در کدام منطقه اصفهان به دنیا آمده اید .

محمد علی کاروان پور : بنده در سال ۱۲۹۶ ، در محله باب الدشت اصفهان به دنیا آمده ام .

روحی : لطفا بفرمائید در آن زمان اصفهان به چه شکل بوده است .

کاروان پور : اصفهان در حدود هشت ، نه محله بیشتر نبود . که محله سنگین و بزرگش ، این محله باب الدشت بود و میدان قدیم . دیگر ... [یک] تکه تکه گاهی [تکیه ماندی] بود به نام امامزاده اسماعیل و این چهار راه احمد آباد را هم بهش می گفتند دروازه خُراسگان (خوراسگان) . که می رفتند برای خُراسگان . و هر محله ای هم برای خودش یک قبرستان داشت . چیزی که [اصفهان] داشت قبرستان [بود] . مثلاً دروازه نو ، ده یازده تا قبرستان دور و برش بود . ده قدم که می رفتی قبرستان چلمون بود که بعد بیمارستان امین را در وسطش می سازند و یک خورده [خرده] می رفتیم آنطرف تر قبرستان آبخسون [آب بخشان] بود . آنورتر قبرستان سر قبر آقا بود . یک جایی بود به نام بازارچه کوفتی ها که خیلی ملال آور و ناراحت کننده بود .

کسانی که کوفت داشتند و جَلَب داشتند و سفلیس داشتند و اینها می آمدند زیر این بازارچه و آنها زخم و زیلی بودند و می مردند [همانجا]. یک وقت می دیدید جنازه شان دو روز آنجا بود و خود آن کوفتی ای که آنجا بود مثلاً کمتر از مُرده نبود و مردم هم یک چیزی می بردند می پراندند پهلوی [جلو] اینها؛ و اینها که جرأت اینکه از آنجا بیایند بیرون نداشتند. از این لحاظ به آنها می گفتند کوفتی .

روحي : اين وضع تا كي ادامه داشت ؟

کاروان پور : تا زمان رضا شاه . که وضع یکمرتبه هر روز تغییر می کرد . ما این خیابان هاتف را اصلاً نداشتیم . یک جایی بود که بهش می گفتند دروازه طوقچی ، اینجایی که الان سرچشمه است و الان اول خیابان مدرس بهش می گویند . آن زمان اینجا یک چهار سویی بود و یک سقاخانه ای بود و یک کوچه باریک . .. وقتی دستور دادند که خیابانها را بکشند ، اول (اولین) خیابانی که کشیدند این خیابان هاتف بود و بعد خیابان خواجه بود این خیابانها را بنا کردند به کشیدن .

روحي : خیابان کشی ها را به یاد می آورید ؟

کاروان پور : ماشین که آمده بود ، ماشین را بهش می گفتند « درشکه دودی » ، اتول آتشی هم می گفتند . مثلاً توی کتاب [کتاب من] نمی دانم خوانده اید یا نخواندید توی میدان نقش جهان که ۲۰ خروار این ماشین قند می خواست بیاورد مردم می گفتند که معجزه کرده است . یازده روز از دم طوقچی تا میدان شاه را [مرتب] کردند که این ماشین اینور و آنورش نمی توانست برود . ..

ب . فضاهای تفریحی - شهری

روحي : پس تا قبل از آن مردم نمی آمدند بیرون قدم بزنند ؟

کاروان پور : اصلاً همچین چیزی نبود . ببینید از این محله به آن محله هم فقط به فقط مردم می رفتند برای تغذیه یا برای روضه یا سینه زدن و این تشکیلات . اینقدر [مغازه های] این کاسب ها فشرده بودند که هر کسی مثلاً در خانه اش را رو به ناوایی باز می کرد . این خیابانها که کشیده شد یک قدری مردم بنا کردند رفت و آمد کردن . چون جاده ای نبود . از این کوچه ، پس کوچه های [باریک] که می خواستیم بریم ، زمستان که می شد از زور گِل و لای تا سر زانو گل بود و یک ذره هم که برف می آمد ، این پشت بام ها را که [پارو می کردند] می ریختند توی کوچه راه بند می آمد .

ما توی این کوچه ها که می رفتیم مردم از زور بیکاری و بدبختی و پریشانی نشسته بودند چهار تا ده تا ، بیست تا برای اینکه یک کسی بیاید اینها را ببرد سرکار . و از این تومونهاشان [تنبان هاشان] که بند تومبان داشت ، می کشیدند و بنا می کردند به شپش کشتن . من خدا را شاهد می گیرم که چندین بار دیده بودم که یارو از زور بدبختی و بیچارگی و شپشی که در پیراهنش بود ، وقتی که این دکان ناوایی دست می کشید و از [کار] خلاص می شد ، چون با چوب و یوشن می سوخت ، آن هُرم آتشش بود ، یک پول می آورد می داد به نانو و التماسش می کرد که بگذارد پیراهنش را بتکاند توی تنور... اینقدر مردم بدبخت بودند بعداً که این

خیابان ها کشیده شد (مردم هم داد و فریاد می کردند که خانه هایمان را خراب کرده اید و از این حرفها ...)
ولی رضا شاه دستور داده بود که به هر نحوی هست ، خراب کنید و برید جلو .

روحي : تفریح مردم در آن ایام چه بود ؟

کاروان پور : این مردم تفریحشان خیلی که زیاد بود ، آنهایی که قدری جوان بودند و وضع شان بهتر بود و بنیه داشتند ، [رفتن به] تخت فولاد بود (قبرستان تخت فولاد) . و این جا که الان مجتمع [تجاری] پارک هست یک قبر بود به نام پلویی که می گفتند این مرد خداست اگر کسی برود سر قبر این مرد و حمد و سه تا قل هو والله بخواند و دستش را بکشد زیر گلویش ، تا آخر سال پلو گیرش می آید بخورد . یعنی می خواهم بگم اینقدر مردم بدبخت بودند می خواهم بهتان بگم که گردشگاه مردم ، خیلی خیلی که بود ، سیزده عید که می شد دنبال رودخانه بود که اینم بیشه حبیب بود و بیشه خلیفه بود و بیشه طارا بود که تمام خیابان کمال اسماعیل و اینها ، بیشه بود . این ها را رضا شاه انداخت . .. آن روزها [به جای شهرداری] بلدیة بود . دستور داد تمام این ها را بیاندازند [تو شهر].

روحي : یعنی اصفهانی که امروز این همه تفرجگاه دارد ، آنزمان هیچ محلی برای تفریح نداشت ؟

کاروان پور : [اصفهان] آن روزها هیچ تفرجگاهی نداشت . آن روزها ما فقط (تنها) تفریحی که داشتیم یک عده گدای فالگیر و درویش و جن گیر و اینها بودند . یک عده کسانی هم بودند که تکه به تکه روز که می شد مثلا از دم میدان کهنه تا دم هارون الولات (هارون الولات) که حدود یک کیلومتر بیشتر نیست ، این یک کیلومتر راه را یک ندا علی کوره بود که [کمی این طرف و آن طرف می ایستاد و] به قول بچه ها درویش بود و معرکه می گرفت . و یک پولی می گرفت . یک موش داشت و یک مار و دو تا خرگوش . اینها را نشان مردم می داد .

روحي : اینهایی که می فرمائید مال چه زمانی است ؟

کاروان پور : تا اوایل رضا شاه .

روحي : آیا عمران و آبادانی عاداتهای تفریحی جدید به وجود نیاورد ؟

کاروان پور : از سال ۱۳۰۷ که عمران و آبادانی حسابی شروع شد دیگر مردم [که تا قبل از آن] مثلا سیزده بدر می رفتند همانجا در خانه شان یا سر قبر توی همین قبرستان ها و تکیه ها و این ها ، آمدند کم کم دنبال رودخانه . [...] همین خیابان ها را که انداختند ، سیزده بدر اول شروع شد آنجا . و چهارشنبه سوری را هم چون مردم خیلی برایش احترام قائل بودند . برای اینکه این چهارشنبه سوری را اعتقاد داشتند که مسئله غسل (تطهیر) است . این چهارشنبه سوری به جای حمام است . این یک سالی که گناه کرده است و نکبت کرده است و اینها ، این ها را تمام می ریزد توی آتش می سوزاند . این شب چهارشنبه سوری از گناه خودش

را پاک می کند و شاد می شود . آتش پرستی و این ها که گفته می شود مزخرف است . .. و آن بوته های یوشنی هم که از رویش می پریدند به خاطر اینکه بدن خودشان را تطهیر کنند . چون آتش تمام میکروب ها را از بین می برد . این آتش را برای این روشن می کردند ، نه برای اینکه پرستش کنند . آخر کسی که به خدایی معتقد باشد یا خدایی را بخواهد که از رویش نمی پرد

روحي : آقاي كاروان پور ، اولين سينما كي ساخته شد ؟

كاروان پور : اولين سينما « ايران » بود كه دوره رضا شاه ساخته شد كه اين را مثقالی (آقای مثقالی) اینها درست کردند . [قبلاً] اینجا یک كاروان سرا بود كه بهش می گفتند دروازه دولت . و این سينما صامت و بدون زبان بود كه یک کسی بود به نام رضا (...) كه این می آمد و به جای آرتیست ها حرف می زد و این حرف ها ... سينما اولش یک عباسی بود و سی سنار بود و...

روحي : تأتیر به چه صورتی بود و کی به اصفهان آمد ؟

كاروان پور : تأتیر های [آن زمان] ما فقط تعزیه داشتیم . به جای تعزیه ، این تأتیر را به وجود آوردند كه همان زمان رضا شاه بود

روحي : اولين باشگاه های اصفهان مربوط به چه دوره ای است ؟

كاروان پور : در زمان رضا شاه سال ۱۳۱۹ و بیست بود كه اول برای افسرها و نیروی هوایی و این تشکیلات ، باشگاهی درست کردند كه توی ساختمان های قدیمی و خانه های قدیمی بود . مثلاً جشنی كه می گرفتند ، آن افسر و یا رئیس با زنش می آمد و تا بعد كم كم توسعه پیدا كرد .

روحي : اولين مهمانخانه در كجا بود و متعلق به چه کسی بود ؟

كاروان پور : همان زمان رضا شاه بود . یک مهمانخانه فقط راست مدرسه چهارباغ بود به نام تونی خان كه یک ارمنی بود برداشته بود اینجا را مسافرخانه كرده بود . (قبلاها) می آمدند توی كاروان سرا می خوابیدند با الاغ و اینها .

ج . وضعیت اجتماعی زنان

روحي : در آن ایام (زمان رضا شاه) خانم ها هم به سينما می رفتند ؟

كاروان پور : نخیر ، ولی بعدها... بله .

روحی : از چه زمانی مدرسه برای دخترها تأسیس شد ؟

کاروان پور : از سال ۱۳۱۰ و ۱۳۱۳ و این ها ، مدرسه برای دخترها درست شد و اول هم برای کلیمی ها درست شد . زیر بازارچه مُشیر یک مدرسه ای درست کردند کلیمی ها که الان نامش را یادم نیست . و این مدارس را بیشتر اشخاصی می رفتند که به قول گفتنی وضع مادی شان خوب بود ولی شایع هم کرده بودند که اینها بچه ها را بایی می کنند . و خیلی اشخاص بودند که با این مدرسه ها بد بودند حتا یکی دو تا مدرسه را هم آتش زدند و خراب کردند و بچه ها که می خواستند بروند [به مدرسه] بهشون گِل می پاشیدند و این تشکیلات ولی بعد رواج پیدا کرد سال ۱۳۱۲ و ۱۳ و ۱۴ یک مدرسه خیلی خوب خانم دولت آبادی تأسیس کردند . این خانم و برادرانشان از انسانهای بسیار خدمتگزار بودند ولی خیلی مردم به اینها اهانت کردند و می گفتند که اینها بهایی اند و آمده اند بایی درست کنند و هر وصله ای بود بهشان می چسباندند ..

روحی : خانم دولت آبادی اصفهانی بودند ؟

کاروان پور : بله ، مال همین دولت آباد بودند . دهی که در حدود ۱۰ ، ۱۴ کیلومتری اینجاست [و اکنون شهر شده است] .

روحی : ایشان ، خودشان کجا تحصیل کرده بودند، در فرنگ؟

کاروان پور : نمی دانم ، اطلاعی ندارم . بله ایشان (خانم دولت آبادی) بزرگواری کردند و مدرسه دخترانه را درست کردند اما مدرسه ی پسرانه قدسی را آقای میرزا قاسم قدسی با برادرانشان بود که درست کردند و مدرسه گل بهار بود که اسمش را در کتاب نوشته ام و اینها حدود ۵ ، ۶ تا مدرسه درست کردند و در سال ۱۳۱۵ دیگر در سر تا سر شهر مدرسه درست می شود . و الا قبلاً مکتب بود و مکتبخانه . من در مکتبی که اول رفتم حاج میرزا احمد معلم بود که خدا رحمتش کند مرد با دانش و با سواد بود . ولی ، ۱۱۰ بیست تا شاگرد داشت از این ۱۱۰ ، بیست تا شاگرد ، ما هفت تای مان مو داشتیم که خجالت می کشیدیم چرا مثل بقیه کچل نیستیم اینقدر نکبت و کثافت توی بچه ها بود . سه تا چهار تا پاشنه پا ترک می خورد ، این دست ها پشتت ترک بود ، کمتر جوانی پیدا می شد که صورتش آبله نداشته باشد . کمتر کسی پیدا می شد که تبه نوبه و اینا نداشته باشد

روحی : از فامیل و دوست و آشنای شما ، اولین خانمی که تحصیل کرد که بود ؟

کاروان پور : چون محل [ما] باب الدشت بود و خیلی هم متعصب بودند و اینها خیلی کم رفتند مدرسه . حتا پدر من ، مادرم را که مرا برده بودند مدرسه مشاجره کردند که می خواهی اینرا بایی اش کنی (می خندد) . اما وقتی که مدرسه ها باز شد و اینها از آشنایان و اقوام خیلی دورمان دخترانشان را می بردند مدرسه ... که یک خیلی مورد ملامت قرار گرفت .

روحی : آقای کاروان پور ، آنطور که در کتابتان خوانده ام ، در حقیقت این مادر شما بودند که به شما (حکیم) فردوسی را شناساندند . خودشان چطور سواد آموخته بودند ؟

کاروان پور : مادر من سوادش را همان آیات قرآن و کتاب حلیه المتقین و اینها بود که چون آنها را می دانست ، روزنامه ها را گاهی که پیدا می شد می خواند و به کتابهای تاریخ هم خیلی علاقه مند بود و وقتی فرصت داشت این کتاب تاریخ را می خواند .

روحی : آیا در زمان رضا شاه ، زنها در اصفهان کار هم می کردند ؟

کاروان پور : بله ، قالی بافی خیلی خیلی رواج داشت آن موقع و همینطور کرباس بافی و توری بافی (قلاب بافی) ، و گیوه چینی .

روحی : خب این کارها را که زنان در زمان احمد شاه هم انجام می دادند ...

کاروان پور : نه ، نه . زمان احمد شاه ، زن فقط و فقط کار خانه داری می کرد . این قدر سختی [در کارهای خانه داری] بود که این زن وقتی میخواست قیمه ریزه بپزد تا فردا بعد از ظهر بایست گوشت بکوبد سر هاونگ و همسایه ها می آمدند کمکش که یک خورده کمکش گوشت بکوبند (می خندد) قبلا خیلی به سختی آتش می گیراندند و حتا کبریت هم درست نشده بود . یک قدری یوشن و یک قدری کاغذ و کهنه چربی اینها جمع می کردند . یک زن یک وقتی ... هزار دفعه این سنگ چخماق را بهم می زد تا این آتش روشن بشود . آن زمان حتا آتش نذر می کردند .

د. آداب و رسوم : نذر و نیازها

روحی : درباره این نذر آتش لطفا بگوئید و لطفا بفرمائید از نیازهای آن دوره چه به یاد دارید ؟

کاروان پور : بعضی ها که وضع مالی شان بد نبود ، نذر می کردند که آتش بدهند به مردم . یک منقل شب که می شد زیر این خاکستر ذغال ، آتش می گیراندند ، و صبح زود هم در خانه اش را باز می کرد . هر کس می آمد انبر را بر می داشت و یک گُل ذغال بر می داشت می برد آتش می گیراند .

روحی : ممکن است بفرمائید ، مثل نذر آتش که دیگر حالاها نیست ، دیگر چه نذر و یا مراسمی بوده که حالا نیست ؟

کاروان پور : نذر آجیل مشکل گشا ، روضه عمر .

روحي : روضه عمر چه بوده ؟

كاروان پور : [اعتقاد] بوده كه [روزى كه] عمر را كشته اند ، عيد مى شود . [زن ها] يك قدرى تخمه و تشكيلات (تنقلات) شكستنى تهيه ميكردند و لباس هاى زينتى مى پوشيدند و مى آمدند بنا مى كردند به رقصيدن . البته هيچ مردى داخلشان نبود... بله اين را بهش مى گفتند روضه عمر . آنوقت آن روضه عمرى كه عموميت داشت كه توى « صحه ها » بوده كه همون حسينييه است و آن روزها بهش صحه مى گفتند . در آنجا ها جمع مى شدند و زن و مرد مى آمدند اين جاها جدا جدا مى نشستند و اين اشعار را مى خواندند ... از اين مزخرفات مى خواندند .

روحي : مراسم ديگرى كه زنها برگزاركننده اش بودند چه بود ؟

كاروان پور : يك عده براى ختنه سوران بچه هاشون مهمانى ترتيب مى دادند . آنزمان جشن تولد رواج نداشت . يك دمپختى و پلويى و آشى درست مى كردند دور هم جمع مى شدند [بعد هم مرد هايشان بهشان ملحق مى شدند] . زنها زياد مجال تفريح و گردش و اينها را نداشتند چون واقعاً كارهاى خانه خيلى سخت و ناراحت كننده بود . حتا همين گوشت پختن و لباس شستن و وصله كردن . كت و اينها را كه [براى] يكسال دوسال و اينها نمى پوشيدند ، يك وقت مىديد كت مرد اين خانه بيست تا وصله داشت اينطورى بود . زن فرصت كارى نداشت .

ه . اعتراضات سياسى و فضاي شهري

روحي : آقاى كاروان پور ، شما در جايى (دانش نما ، شماره ۱۷۰ ، ۱۷۱) فرموده ايد ، در زمان رضا شاه وقتى مردم اعتراضى داشتند و مى خواستند تجمع كنند ، مى آمدند دم تلگراف خانه . اين تلگراف خانه كجا بوده و براى چه مردم اينجا تجمع مى كردند نه جاي ديگر ؟

كاروان پور : وقتى يك رئيسى پيدا مى شد ، رئيس بلديه ، رئيس شهربانى ، يا رئيس معارف و ... كه ناهنجارى به پا مى كرد و يا كار بي جايى مى كرد ، بهش تذكر مى دادند و شكايت مى كردند . وقتى اين شكايت بهش رسيدگى نمى شد ، يك عده سران محل جمع مى شدند و دعوت مى كردند از مردم به اجتماع . محلشان هم تلگراف خانه بود كه مثلاً صبح چهارشنبه يا صبح يكشنبه يا پنج شنبه همه تلگراف خانه باشيد تلگراف خانه هم سر چهار راهى كه الان دروازه دولت است ، همين جايى كه الان مجتمع ... (جهان نما) را ساخته اند . اين بگلش يك كاروانسرا بود و يك خانه بود گودالى بود اينجا را بهش مى گفتند تلگراف خانه و تلفن خانه هم كه يك خورده [خرده] پائين تر است كه باز توى خيابان سپه است كه مى رود براى بازار ؛ ... و اين اجتماع مى آمد آنجا و گزارش فوراً به مركز مى دادند كه همچين اجتماعى شده . علت اينكه مى آمدند [در اطراف] تلگراف خانه اين بود كه زودتر مركز خبر دار بشود ...

روحی : آنوقت چطور ترتیب اثر می دادند ؟

کاروان پور : یا یک مأمور می فرستادند یا پرونده را یک روز ، دو روز ، سه روز بعدش نواقصش را رفع می کردند.

روحی : دادگاهها و دادگستری در اصفهان از کی به این صورتی که الان می بینیم ، تأسیس شدند ؟

کاروان پور : قبلاً که اصلاً دادگستری و دادگاه نبود ؛ ولی در سال ۱۳۰۸ دادگستری به وجود آمد و یک دادگستری همینطور (ولم باز ؟) در سال ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ بود که هر آستانی برای خودش یک دادگستری داشت . و اصفهان و یزد و همین فریدن و چهار محال و اینها همه اش جزو آستان اصفهان بود و یک دادگستری هم بیشتر نداشت . بقیه اش را ژاندارمری پرونده را ترتیب می داد کارهایش را می کرد و این پرونده می آمد داسرا و داسرا رسیدگی می کرد . چهار تا بازپرس هم بیشتر نبود ...

روحی : این بازپرس ها چطور انتخاب می شدند ، تحصیلاتی در اینباره داشتند ؟

کاروان پور : نه ؛ این ها اولش از آن کسانی بودند که سوادی داشتند و دوم اینکه وزیر دادگستری مرحوم داور اشخاص با لیاقت و معتمد را انتخاب می کرد . با هاشون مصاحبه می کردند ... اطلاعاتشان را می فهمیدند و این قانون را می دادند بهش بخواند و بعد هم از آنها امتحان می گرفتند ، می گذاشتند یا بازپرس یا دادگاه ...

روحی : آن زمان بیشتر شکایت مردم به دادگستری ها درباره چه بود ؟

کاروان پور : خیلی کم بود . حتا می خواهم بهتان بگویم که در آستان به این بزرگی ساعت ده ، ده و نیم که می شد ، اصلاً دادگستری تعطیل می شد . تا دوران مصدق هم همینطور بود . آن زمان آقا مصطفی فشارکی دادستان اینجا بود و قاضی ها که کاری نداشتند می آمدند توی اطاق این آقای مصطفی فشارکی که بهش می گفتند ، آقا موصی ؛ و چایی را بیار و یک حاج آقا حسین خان هم بود که پیشخدمتش بود و او چایی را می آورد و اینها تا یک و یک و نیم می نشستند بحث حقوقی و تاریخی و جغرافیا و ادبیات و اینها می کردند و بعد هم می رفتند . مردم اینقدر ایمان داشتند که زیاد ضد و نقیضی نداشتند . شاید در ماه دو تا سه تا [دعوا] بیشتر نبود ... ولی مردم به قول خودشان بیشتر پایبند بودند .

روحی : اگر مردم با رئیس شهربانی مشکل داشتند چه کار می کردند ؟

کاروان پور : خب همینی که عرض کردم . آن اجتماع را درست می کردند مقابل تلگرافخانه .

روحی : پس اجتماع آزاد بوده ، سرکوب نمی شد ؟

کاروان پور : نخیر ابداً .

روحی : از چه زمانی شروع کردند به اینکه اجتماعات را سرکوب کنند ؟

کاروان پور : از سال ۱۳۳۲ به بعد بود . بعد از آقای دکتر مصدق ... زمان کودتای زاهدی ...

روحی : در آن سال ها (۱۳۳۲) باز هم محل اجتماعات همان تلگراف خانه بود ؟

کاروان پور : نه ؛ می آمدند توی مسجد شاه ، و جمعیت چون خیلی زیاد بود توی میدان شاه و این [...] جمع می شدند .

روحی : آقای کاروان پور عزیز بسیار ممنونتان هستم . خسته نباشید .

اصفهان - مرداد ۱۳۸۹

و. بعد از مصاحبه

همانگونه که دیدیم آقای محمد علی کاروان پور به عنوان یکی از کهن سال ترین مردم شهر اصفهان ، دیده های بسیار جالبی از شکل گیری زندگی مدرن این شهر در دوران پهلوی اول و دوم دارند که خوشبختانه همگی را در کتابی دو جلدی به صورت خاطرات به چاپ رسانده اند^۱ . و این یعنی او به واقع شاهد و ناظر عینی تحولات مدرنیزاسیون در شهر اصفهان است . کسی که به عنوان مثال نه تنها نخستین دوچرخه ها و یاد گیری و آموزش دوچرخه سواری در میدان شاه آن زمان را در جلوی بازار قیصریه دیده است و خود نیز از جمله آموزش گیرندگان بوده است ، بلکه ساختن خیابانها و آسفالت کردن آنها ، ظهور نخستین اتوموبیل ها یا به قول خودش اُتول های آتشی ، تأسیس اولین کارخانه برق توسط آقا عطاءالملک ، تأسیس تلگراف و تلفنخانه ، شنیدن خبر از رادیو برلین ، راه اندازی صدای بی بی سی فارسی ، ساخت نخستین سینمای شهر اصفهان (به نام ایران) و تماشای فیلم صامت در آن ، صدور نخستین شناسنامه ها و یا باز به قول خودش سجل احوال و نیز تصدیق رانندگی (گواهی نامه رانندگی) ، راه اندازی اتوبوس های شهری ، ساخت فرودگاه و دیدن نخستین هواپیماهایی که در آسمان اصفهان به پرواز درآمده است و ورود بسیاری از پدیده های دیگر جهان مدرن را به چشم دیده است . اما دیده های او فقط منحصر به تجربه جهان نوین نیست زیرا او کسی است که چهره کریمه اصفهان پیشا مدرن و یا پیشا رضا خانی را در زمان احمد شاه دیده و به خوبی نیز به یاد می آورد. چه کسی می تواند تصور کند که آنچه در زیر گفته می شود ، چهره افسانه ای « میدان شاه » صفویه و یا میدان نقش جهانی باشد که سُمبات در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) به تصویر کشیده است. و همچنان امروز به عنوان تفرجگاهی زیبا هر مسافری را به سوی خود جذب می کند .

« بعد از ظهر با دوچرخه از خانه بیرون آمدم تا جای مناسبی برای دوچرخه سواری یاد گرفتن پیدا کنم. اطراف محله جایی پیدا نکردم. تمام کوچه ها تنگ و کثیف و گرد و خاک و آشغال بود. به سختی می شد از کوچه رد شد چه رسد برای یادگیری دوچرخه سواری! به یادم آمد میدان شاه برای این کار جای بزرگ و مناسبی است. قبلاً شنیده بودم کسانی در آنجا دوچرخه سواری یاد می دهند. رفتم دم میدان شاه، دیدم هزاران بار از میدان گدا کثیفتر و خرابتر و پر گرد و غبارتر است! هر قطعه میدان را عده ای برای کاری تصرف کرده بودند. هیزوم فروش، دل و قلوه ای، گوسفند فروش، بساط انداز، کهنه چین، معرکه گیر، خال انداز، سلمانی دوره گرد، درویش قصه گو، دندان کش، فالگیر و دعا نویس و زالو انداز و قهوه چی یا آب پرفروش. هر کجای آن هم که خلوت بود، عده ای مشغول شیر - خط کردن یا قاپ اندازی بودند. چند زرعی وسط میدان خالی بود، که در آنجا هم یک عراده توپ گذاشته بودند، تا در ماه رمضان، موقع افطار و سحری خوردن، در آخرین دقایق با شلیک یک گلوله وقت رامعین کنند... هر کجا سقفی بود، گداهای بی مکان و اشخاص غریب یا مریض دار با گونی یا حلبی و تخته شکسته اطرافش را بسته بودند و درونش زندگی می کردند. همان جلو نیز گودالی برای قضای حاجت کنده بودند و کناس ها با کج بیل و بقیچه در آنجا پرسه می زدند و کثافات گودالها را تخلیه می کردند. از بوی گند و مگس به سختی می شد از جلوی این دخمه ها عبور کرد. ^۲»

علاوه بر این پلشتی، چشم ها و حافظه ی آقای محمد علی کاروان پور، ناظر دیدن و به خاطر سپردن نا امنی در شهر اصفهان هم بوده است:

« همه جاکثیف بود. بچه ها بیشترشان میان سگهای ولگرد و گربه ها پرسه می زدند. آشغال و زباله همه جا پراکنده بود و سوسک و کرم و خرخاکی و بزمجه و رُئیل و مگس از در و دیوار بالا می رفت. از طرفی نا امنی هم بود. شب که می شد کسی جرأت بیرون آمدن از خانه اش را نداشت. هر که وقیح و پر رو و کمی گردن کلفت بود، یک جام مشروب می خورد و سر چهار راه ها، یا دم محله ها می ایستاد، قداره اش را از غلاف بیرون می کشید و فریاد می زد: "یا علی! ذوالفقارت بچه کرده! اگر گردی، گردنکشی هست بیاد جلو، تا داغش را به جگر مادرش بگذارم!" گاهی ساعتها مردم بینوا، که از ناگزیری بیرون آمده بودند، معطل می شدند تا لوطی از مستی درآید، یا خوابش ببرد. این هم امنیت شهر بود. ^۳»

اما آنگونه که آقای کاروان پور نقل می کند با به قدرت رسیدن رضا خان، پلشتی و نا امنی شهر اصفهان هم درمان می شود:

«...از طرفی رضا شاه قدرت را به دست گرفته بود. چند اسبه می تاخت و تمام مملکت را به جلو می برد. برای بیکاران کار فراهم می کرد. عده ای از بزرگان شهر از گسترش فساد در اصفهان شکایت کرده بودند. بلافاصله یک افسر به نام یاور وقار به اصفهان آمد و رئیس نظمییه شد. آنطور که شنیدم با شصت نفر آجان سواره، گروه ضربت به وجود آورده بود از یک روز بعد از آنکه وارد اصفهان شد، به محله های بدنام حمله بردند و هرکس را در آن کانون فساد دستگیر می کردند، از خُرد و کلان، مرد و زن، به نظمییه می فرستادند، تا از آنها عکس بگیرند و انگشت نگاری کنند و نشانی صحیح آنها را معین می کردند و میفرستادند به جاهایی که ساختمان دولتی می ساختند، تا به عنوان اعمال شاقه، فعلگی کنند... زنها را هم وامی داشتند که کتیرا پاک کنند یا از کوزه پنبه درآورند... یک ماه طول نکشید که تمام قهوه خانه ها و مسافرخانه های بدنام و بد سابقه، حمامهایی که در آنها فساد انجام می گرفت، فاحشه خانه ها، قمارخانه ها، شیره کش خانه ها را بستند و تعطیل کردند. ^۴»

در مصاحبه ای که آقایان محمد رحیم و آرش اخوت با آقای کاروان پور انجام داده اند ، وی گفته هایش را یکبار دیگر تکرار می کند :

« محله ی ما که باب الدشت بود و مثلاً بهترین جای اصفهان بود ، یک زباله دانی بود ! بقیه ی شهر را دیگر حسابش را بکنید ببینید چی بود . آن زمان احمد شاه در مقر سلطنت بود و نه امنیتی بود و نه کاری بود و نه شغلی بود و نه هیچی . فقط یک عده مردم بدبخت سر به گریبان بودند که این ها مثلاً شغل شان بیشتری حمالی بود ، یک کارهای خیلی کثیفی بود . یک مشت کناس بود . پیت کش بود . به قدری هم نا امنی بود که (...) یک آدمی که یک ذره سیبش کلفت بود و هیکلش گنده ، آن طوری که می گفتند و خودمان هم می دیدیم ، یک گیلاس عرق می زد و یک قداره هم در می آورد و فرو می کرد (...) و می گفت " ... مادر نژائیده ! هرکی از جونس سیر شده بیاد جلو " ... یک عده این طرف می ایستادند ، یک عده هم اینطرف. تا این آقا یا خوابش ببرد یا خسته شود برود یا یکی بیاید ببردش. این قدر نا امنی بود .^۵ » (تأکید از من است)

از جایگاه درک و شعور تاریخی امروز ، می شود مسئله را اینگونه فرموله کرد که مردم اصفهان به دلیل بی کفایتی احمد شاه در مدیریت و فنون کشور داری ، در فساد و پلشتی کامل زندگی می کردند. و این یعنی به طور طبیعی درک آنان از «شهر» چیزی کاملاً متفاوت از درک ، نگاه و توقع امروزی است . آنان فضای شهر را به مثابه موقعیتی پُرخطر و آزار دهنده تجربه می کردند؛ چرا که در غیاب قانون ، و ناشناخته بودن حقوق اجتماعی و افق مطالباتی آن (به منزله حقی ضروری و مسلم) ، آنچه در به اصطلاح شهر و زندگی شهری حاکم می شود ، رویه های فساد و قداره بندی است . بنابراین طبیعی است که در اثر ترس حاکم در فضای شهری و فقدان « حقوق همگانی » ، به آسانی احساس تعلق و نیز مسئولیت نسبت به سرنوشت شهر از روح و ذهن ساکنان آن زدوده شود . و بدین ترتیب فضا و مکان عمومی هر چه بیشتر به اوباش و فساد و پلشتی زائیده آن واگذار شود . واقعیت این است که فقط در چنین شرایطی است که نه تنها شهر اصفهان بلکه شاید تمامی ایران نیازمند قهرمانی های قلدر مآبانه رضا شاه و امثال او می شود .

اما برای آنکه درکی هرچه واقعی تر از فضای شهری اصفهان قبل از قدرت گیری رضا شاه داشته باشیم ، لازم است تا ساختار کالبدی آنرا هم مد نظر قرار دهیم. یعنی همان چیزی که تحت عنوان خیابان کشی ها ، به شکل گیری فضای شهری کمک کرده است.

بهرحال با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوره تاریخی ، رضا شاه از طریق ایجاد امنیت شهرها و راهها و ایجاد اشتغال و رونق بازار با اجناس مدرن و نیز ایجاد ارکان بوروکراتیک مدرن ، در حقیقت به ضرورت ساختن مکان عمومی به مثابه عرصه حضور و دیده شدن بهاء می دهد . حتا اگر این بهاء دادن نتیجه ی تبعی تقلیدی غرب زده از اروپا باشد . بنابر این صرف نظر از این مسئله ، شاید بتوان اینگونه گفت که رضا شاه با اهمیت بخشیدن به فضاهای عمومی و ساختن و ایجاد کردن جلوه های متعددی از نماد های فرهنگی مدرن (سینما ، بیمارستان ، مدارس متعدد ، دانشگاه ، خیابان کشی و آسفالت کردن و ...) ، برای نخستین بار «فضای بیرونی» را (در برابر فضای اندرونی) از سلطه فرهنگی سنت غیر مولدی که دیگر سهمی در تولید پرنشاط مناسبات اجتماعی نداشت، بیرون آورد . از ایجاد امنیت گرفته تا ایجاد مشاغل ؛ باری، از این پس، خیابان فی نفسه به عنوان مکانی عمومی شناخته می شود . یعنی صرفاً به منزله فضایی که فرضاً برای رفتن به مسجد و یا بازار و یا خانه قوم و خویش و یا ... باید طی کرد ، دیده نمی شود بلکه رفتن به خیابانهای آسفالت شده و جدید ساخته شده ، می توانست خود دلیلی موجه برای بیرون رفتن و جذب مردم به فضای عمومی باشد . بنابراین می توان اینگونه گفت که رضا شاه از طریق ساخت خیابانها و میدان های مدرن ، به

خلق هویتی جدید و خاص می پردازد و آنها را به مکان عمومی - شهری مبدل می سازد و دلایل متعددی برای بیرون آمدن مردم به وجود می آورد.

همانگونه که شاهد هستیم مطابق گفته های آقای محمد علی کاروان پور، اصفهان تا قبل از دوران پهلوی کلاً فاقد چنین فضایی بوده است. اما باید به خاطر داشته باشیم که نداشت فضای عمومی تا قبل از دوران پهلوی صرفاً به دلیل عدم امنیت در شهر نیست بلکه، به معنای فقدان حضور عموم مردم در فضاهای شهری نیز هست. گمان نمی کنم لازم به معنا کردن واژه «عموم» باشد. مسلماً حداقل امروز روشن است که عموم به معنای همگان است: همه مردم در انواع جنسیتی، سنی، نژادی و قومی، مذهبی و عقیدتی خود بدون نیاز به کتمان یا پنهان کردن آن؛ اگر آنگونه که آقای کاروان پور نقل می کنند، تا قبل از دوران پهلوی، حضور زنان در خیابان ها همراه با استتار تمامی نشانه های جنسیتی بوده است. قابل توجه کسانی که علت فقدان حضور زنان در فضاهای به اصطلاح عمومی شهرها تا قبل از دوران رضا خان را به عدم امنیت تقلیل می دهند:

«مغازه هایی که سر کوچه ها و توی خیابانها بود، علاوه بر این در و تخته ای که داشت، یک ۵۰ سانتی یا یک ۷۰ سانتی با یک در کوچک [هم داشت] که این زن می آمد پشت این در کوچک می ایستاد، یک چیزی که می خواست بخرد، حتما هم باید انگشش را زیر زبانش بگذارد یا یک چیزی زیر زبانش بگذارد تا صدایش تغییر کند... زن اصلاً معنا نداشت در کوچه بیاید» (تأکید از من است).

بنابراین همانگونه که می بینیم حضور زنان در کوچه و خیابان، فاقد مشروعیت و معنای عقلانی بوده است. و چنانچه بر اساس ضرورت مجبور به بیرون رفتن از خانه می شدند، لازمه چنین حضوری، استتار صدای خود علاوه بر چاقچور و روبنده بوده است. اما آیا این بدین معناست که پهلوی عامل رهایی زنان از یوغ مردسالاری است؟ مسلماً نه، بلکه فقط در حد درک این مسئله مهم است که رضا شاه حلقه ای مهم از فرایند مدرنیته و مدرنیزاسیون در ایران و (از جمله شهر اصفهان) بوده است. ضمن تأیید خصلت سرکوبگری رضا شاه نمی توان نقش کلیدی او در جهت زایش شکوفایی شهر و زندگی مدرن را انکار کرد. و در خصوص طرح مسئله زنان، صادقانه می باید اعتراف کرد که گام اول برای مطالبه حقوق برابر جنسیتی، بیرون آوردن زنان از «اندرونی» ها بوده است؛ بی آنکه به عنوان مثال، نیازی به انکار نشانه های جنسیتی خود (تغییر صدا) داشته باشند.

مرداد ۱۳۸۹

^۱. کاروان پور، محمد علی، خاطرات، هشتادسال فراز و نشیب دوران، ۱۳۸۱، نشر پرسش

^۲. همانجا ص ۱۰۲، ۱۰۳

^۳. همانجا ص ۳۳

^۴. همانجا ص ۱۶۰

^۵. مصاحبه با محمد علی کاروان پور، آرش و محمد رحیم اخوت، اصفهان در آستانه قرن خورشیدی، ۱۳۸۸، مجله دانش نما، شماره ۱۷۰، ۱۷۱

^۶. همانجا ص ۲۳